

اول مهر آمد! علم خوب است یا ثروت!؟

پیام کمیته مرکزی سازمان

به مناسبت بازگشایی مدارس و دانشگاهها

در صفحه 2



ISNA/PHOTO:AMIR KHLOOSTI

آخرین نگاهها فریبا ثابت

صدای چرخاندن کلید در قفل را ، فقط چند نفری که سر بند هستند می شنوند.

بچه ها.....

بیشتر بچه ها که در راهرو در حال رفت و آمدند به طرف صدا برمی گردند.در آهنگی بند با صدای گوش خراشی باز می شود و سه چهار پاسدار زن چادر به سر، وارد میشوند.

چندشب پیش که آمدند تلویزیون را بردند ،(شب روزی که از رادیو و از طریق بلندگوی بند اعلام شد که ایران پس از نوشیدن جام زهر به وسیله خمینی قطعنامه 589 شورای امنیت را پذیرفت) روز بعد آمدند روزنامه ها را بردند ، از بردن بیماران به بهداری هم خوداری کردند.....امروز چه می خواهند!؟ چرا سه چهار نفری آمده اند؟

بقیه در صفحه 4

تاریک ترین شبهای آن " دهه نورانی " !!

آرش کمانگر

یکی از شاخص های اصلی مواضع سیاسی - نظری طیف اصلاح طلبان جمهوری اسلامی در جدال با جناح حاکم بر این رژیم (طیف اصول گرایان) در دوران پس از دو خرداد 76 این بوده که خود را ادامه دهنده راستین " خط امام راحل " معرفی کرده و همواره جناح حاکم به رهبری خامنه ای را به تخطی از این " اصول راستین انقلاب اسلامی " و حاکمیت گوهربار دهه اول حیات جمهوری اسلامی ایران متهم کنند .

بقیه در صفحه 5

نسل اندر نسل به ما گفته اند : " توانا بود هر که دانا بود - ز دانش دل پیر برنا بود " ، قرنهاست که به همگان گوشزد میکنند که از " گهواره تا گور " باید در پی آموختن علم بود ، سالهاست که در مدارس از محصلین انشاء طلب میکنند که تشریح کنند علم بهتر است یا ثروت!؟ و عموما همه میدانند که باید پاسخ مورد دلخواه معلم را به رشته تحریر درآورند و از برتریت علم سخن بگویند . اما آیا برآستی در یک جامعه سرمایه داری آنهم جامعه ای مثل ایران امروز که در آن توحش سرمایه ، با جهالت مذهبی و استبداد عریان عجین شده است میتوان از برتریت علم و خرد سخن گفت و بی دغدغه " غم نان " آرزوی فراگیری دانش را از گهواره تا گور در مخیله خود پروراند ؟ در کشوری که صدها هزار از فارغ التحصیلان دانشگاهی آن یا بیکارند و یا در مشاغلی بی ارتباط با تخصص شان بکار مشغولند و در عوض خیل آخوندها و آقازاده ها و سرداران ، بی هیچ زحمتی میلیونها و گاه میلیاردها تومان را در روز به حسابهای داخلی و خارجی خود واریز میکنند میتوان دانش آموزان مدارس را قانع کرد که همچنان بر برتری علم بر ثروت پای بکشند و مدرسه را نیمه کاره رها نکنند و یا فکر ادامه تحصیل را در مراحل دانشگاهی از یاد نبرند ؟

بقیه در صفحه 3

نگاهی به معنا و علل " آزان خود کردن " توسط جمهوری اسلامی

تقی روزبه

مصادره آهنگ هایده توسط مداح بیت رهبری!*

فیلم کوتاه ویدئویی مداح بیت رهبری، سعید حدادیان، که درحال نوحه خوانی از طریق سرقت مویبه موی شعرو آهنگ هایده بنام "سلام به تو یار قدیمی" است، یکباردیگر پدید آمده و آزان خود ساختن در جمهوری اسلامی را برجسته کرده و به شکل عریانی در برابر ما قرار می دهد.

مهرنیت ثارالله بر روی فیلم حک شده و مخاطب آن نیز دراصل ولی فقیه است ولابد سرمست از خوش خدمتی مداح مزدورش در راستن مجلس روضه خوانی اباعبداله بامنزله ولی فقیه.

بقیه در صفحه 7

فاصله بسیار است! لاله حسین پور

چه فاصله عظیمی میان گرایش هایی که در جنبش زنان وجود دارد، به چشم می خورد. فاصله آن چنان است که حتی اگر جهت و هدف یکی باشد، دره ای عمیق آن ها را از هم جدا می کند.

گرایشی که می خواهد در چهارچوب هر حکومتی فعالیت کند و رسیدن به برخی حقوق برابر با مردان در قانون اساسی برایش پس

بقیه در صفحه 6

به مناسبت بازگشایی مدارس و دانشگاهها

با به پایان رسیدن فصل تابستان و شروع پانیز ، هزاران مدرسه و دانشگاه ، فعالیت آموزشی خود را در سال تحصیلی جدید ، مجدداً از سر می گیرند.

حدود 14 میلیون دانش آموز و بیش از 3 میلیون دانشجو به همراه یک میلیون معلم و استاد به سر کلاسهای درس باز میگردند . این در حالیست که هنوز بیش از 15 درصد از جمعیت هفت تا سصت ساله کشور از بیسوادی مطلق رنج میبرند که چند میلیون از آنها را کودکان 7 تا 12 ساله تشکیل میدهند که به دلیل فقر حتی قادر نشده اند وارد دبستان شوند و آموزش ابتدایی را به عنوان اولیه ترین نیاز انسان فرا گیرند . این کودکان به همراه چند میلیون نوجوان دیگر که پس از گذراندن دوره ابتدایی هیچگاه وارد دبیرستان نمی شوند عموماً مجبورند برای سیر کردن شکم خود و تامین بخشی از هزینه های خانواده تهیدست خود ، به صفوف میلیونی کودکان کار و کودکان خیابانی بپیوندند و حتی به تکدی ، تن فروشی و بزهکاری روی آورند .

از سوی دیگر صدها هزار معلم که علی القاعده باید همه توش و توان خود را صرف تعلیم و تربیت آینده سازان کشور کنند ، به دلیل حقوق ماهانه ناچیزشان که اکثراً از 300 تا 500 هزار تومان فراتر نمی رود ناگزیر از زندگی چند شغله هستند که سبب تحلیل توانایی آموزشی شان می شود . وقتی هم به این وضعیت نکبت بار اعتراض میکنند همچون رسول بدایعی به حبس و شکنجه محکوم می شوند و یا همچون فرزاد کمانگر به جوخه اعدام سپرده می شوند.

حداقل یک چهارم جمعیت ایران بطور مستقیم درگیر سیستم آموزشی کشور هستند اما رژیم اسلامی به جای توجه به این بخش بزرگ از حیات اقتصادی اجتماعی فرهنگی جامعه ، الویتهای دیگری چون ماجراجویی هسته ای و نظامی ، گسترش بی امان نهادهای امنیتی و سرکوبگر ، کمک به نیروهای مرتجع اسلامی در اقصی نقاط جهان و صرف بوجه های کلان برای امور تبلیغاتی و مذهبی را در برابر خود قرار داده است . این در حالیست که با پیاده شدن تدریجی قانون حذف یارانه ها – که از اول مهر ماه شدت بیشتری خواهد گرفت – بزودی شاهد فلاکت بیشتر مردم و مجبور شدن هزاران دانش آموز و دانشجو به ترک تحصیل و پیوستن اجباری به بازار کار خواهیم بود . بازاری که همین اکنون قادر به تامین شغل برای میلیونها بیکار و حتی برای فارغ التحصیلان دانشگاههای کشور نیست.

علیرغم همه این مشکلات ، رژیم در هراس از انزوای کامل خود در میان قشر جوان کشور و تلاش برای مهار مبارزات آزادیخواهانه و برابری طلبانه آنها – به ویژه جنبش دانشجویی – تمام تلاش خود را برای راه اندازی یک انقلاب فرهنگی جدید آغاز کرده است . اخراج ، تعلیق و ستاره دارکردن انبوهی از دانشجویان فعال ، اخراج و یا بازنشسته کردن اجباری استادان و معلمان دگراندیش و منتقد ، طرح انتقال دانشگاههای تهران به خارج از شهر ، طرح بومی سازی و نیز جدا سازی جنسیتی – چه از طریق ایجاد دانشگاههای دخترانه و چه از طریق جداسازی دانشجویان پسر و دختر در سر کلاس درس ، تلاش برای محدود سازی تدریس علوم انسانی و نیز برخی رشته های هنری نظیر آموزش موسیقی ، تلاش برای جایگزینی دروس علمی ناهمخوان با آموزه های رژیم با انبوه خرافات فقهی و غیرعلمی ، تلاش برای سخت کردن گزینش دانشجویان مخالف نظام و در عوض سهل کردن راه ورود همراهان و حامیان رژیم ، همه و همه اقداماتی هستند برای مقابله با سنگر نیرومند جنبش دانشجویی و نیز جنبش سکولار و آزادیخواهانه جوانان ایران .

این رژیم به روشنی شاهد حضور میلیونی و تعیین کننده جوانان دانشجو و دبیرستانی در جنبش آزادیخواهانه مردمی کشورمان پس از کودتای انتخاباتی خرداد ماه سال گذشته بوده است . در طول 15 ماه گذشته دهها جوان – عمدتاً دانشجو – در جریان اعتراضات خیابانی و یا در شکنجه گاههای رژیم کشته شدند ، صدها تن بازداشت و هزاران تن تحت تعقیب قرار گرفتند که از میان آنها چند هزار نفر به ترکیه و دیگر کشورها پناهنده شده اند . هم اکنون تنها در دو زندان اوین و گوهردشت بیش از 30 دانشجو زیر انواع فشارهای جسمی و روحی بسر میبرند . با این همه این دانشجویان به همراه دیگر زندانیان سیاسی از طریق برپایی اعتصاب غذا و انتشار بیاتیه ها و نامه های افشاگرانه جمعی ، همچنان سازش ناپذیر از آزادی و برابری و کرامت انسانی دفاع میکنند و با شجاعت از همکلاسی ها و همزمان خود در دانشگاهها و دیگر مراکز آموزشی میخوانند که در سال تحصیلی 89 – 90 نیز همچون سال گذشته خواب را از چشم حاکمان برابیند و ثابت کنند که علیرغم افول اعتراضات توده ای خیابانی ، جنبش دانشجویی همچنان در مراکز آموزش عالی و انبوه جوانان در محلات و ورزشگاهها و کلا هر مکان و زمانی که شرایط آن فراهم شود از تداوم مبارزه برحق خود علیه استبداد سیاسی – مذهبی و فقر و فلاکت اجتماعی دست نخواهند شست و از جمله تهاجم ضد فرهنگی جدید رژیم را نیز خنثی خواهند کرد . جنبش دانشجویی ایران چه در دوران استبداد سلطنتی و چه در دوران استبداد دینی ثابت کرده که در اوج اختناق ، آخرین سنگری بوده که همچنان شعله مقاومت را فروزان نگه داشته است به همین خاطر رژیم اسلامی امسال تدابیر گسترده و ویژه ای را برای کنترل مراکز آموزشی کشور اندیشیده است ، غافل از اینکه بیلان سه دهه شکست تهاجمات سیاسی و فرهنگی رژیم در برابر او و دانشجویان قرار دارد . با این همه جنبش دانشجویی و جنبش عمومی جوانان کشورمان آگاه است و به عبارتی بهتر باید آگاه باشد که بدون پیوند با جنبشهای اجتماعی و مستقل دیگر مردم کشورمان – بویژه جنبش کارگری ، زنان و ملیتهای تحت ستم – قادر نخواهد بود به تنهایی شیشه عمر رژیم ولایت فقیه را بر زمین کوبد و بیکار برای آزادی و دموکراسی سکولار را در پیوند با برابری و عدالت اجتماعی به پیش برد . اکثریت عظیم جمعیت 18 میلیونی دانش آموزان و دانشجویان کشورمان متعلق به خانواده های کارگر و زحمتکش هستند از اینرو بطور بالقوه این ظرفیت را دارند که امر راهی را صرفاً در یکسری اصلاحات سیاسی دمکراتیک جستجو نکنند بلکه فراتر از این رفرمهای جزئی ، به یک انقلاب اجتماعی رادیکال فکر کنند . ناگفته پیداست که نقش دانشجویان ، محصلین و معلمین چپ در ایجاد این پیوند و تشکلهای و ظرفیتهای متناسب با آن ، کلیدی است .

پس دست در دست هم در سال جدید تحصیلی عهد بریندیم که یک لحظه از مبارزه با رژیم اسلامی سرمایه ، سازماندهی و تشکل یابی جنبشهای گوناگون اجتماعی و تلاش برای تدارک یک انقلاب حقیقتاً رادیکال برای استقرار آزادی و برابری در ایران دست نکشیم .

با این امید ، سال تحصیلی و مبارزاتی پربراری را برای همه شما آرزو می کنیم !

سرنگون باد جمهوری اسلامی ایران !

زنده باد آزادی ، زنده باد برابری !

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اول مهر ماه 1389

اول مهر آمد ...



آنها ، برای فرزندان خانواده های تهیدست امکان پذیر نیست . ضمن اینکه امسال دولت احمدی نژاد آشکارا گسترش سرکوب در دانشگاهها را هدف خود اعلام داشته و شروع به تصفیه و اخراج استادان و دانشجویان سکولار و مبارز- بویژه چپ - نموده است .

در جریان جنبش آزادیخواهانه مردم ایران پس از کودتای انتخاباتی خرداد ماه سال گذشته که دانشجویان نقش کلیدی در آن داشتند ، چند ده نفر از دانشجویان کشته ، صدها تن بازداشت و صدها تن به ترکیه و دیگر کشورهای خارجی پناهنده شدند. این مسئله سبب شده که کامران دانشجو وزیر آموزش عالی رویای تحقق یک انقلاب فرهنگی جدید را در سر ببراند که بر تارک آن اخراج دانشجویان و استادان مخالف ، جداسازی جنسیتی ، مقابله با " علوم انسانی " و جایگزینی تدریجی آن با آموزه های عصر شترچرانی و ... قرار دارند.

بدین ترتیب قشر اجتماعی عظیم دانش آموزان و دانشجویان ایران که در یک جامعه "نرمال" بعنوان یک قشر آینده ساز، روی آن حساب ویژه ای باز می کنند، از " خیر " سر نکبت جمهوری اسلامی، آینده ای تیره و تار را در برابر خود می بینند. اما این سرنوشت محتوم و تغییر ناپذیر میلیونها جوان کشور ما نیست، آنها می توانند در کنار سایر جنبشهای اجتماعی (جنبش کارگری، جنبش زنان ، جنبش ملیتهای تحت تبعیض و.....) با مقاومت در برابر سیاست های ویرانگر رژیم اسلامی و تقویت صفوف خود و ایجاد تشکل های مستقل در مدارس ، دانشگاهها و محلات، عزم خود را برای پایان دادن به عمر این رژیم آینده سوز دو چندان کنند. با امید به شکستن سد اختناق در مدارس و جلوگیری از گسترش سرکوب در دانشگاهها و عروج مجدد جنبش دانش آموزی و دانشجویی ، سال تحصیلی پر باری را برای همه محصلین ایران آرزو می کنیم .

تک برگی راه کارگر

در محکومیت بمب گذاری جنایتکارانه در مهاباد

بدنبال بمب گذاری در شهر مهاباد در میان جمعیت که به کشته و زخمی شدن دهها نفر انجامید که اکثریت آنان را زنان و کودکان تشکیل میدادند ، احزاب اپوزیسیون کردستان بلافاصله در اعلامیه های خود این جنایت را محکوم کردند. سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، حزب کومه له کردستان ایران، وپژاک (حزب حیات آزاد کردستان) ، در اعلامیه های خود دست داشتن رژیم جمهوری اسلامی و دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی آنرا دور از واقعیت ندانستند، چرا که فقط رژیم میتواند از چنین موقعیتی بهره برداری کرده، فضای کردستان را هر چه بیشتر ملیتاریزه کند، افکار عمومی را منحرف و با انداختن مسئولیت این عمل جنایتکارانه به گردن احزاب و سازمانهای اپوزیسیون، در میان مردم کردستان و سازمانهای اپوزیسیون تفرقه انداخته، و شرایط را برای پیشبرد اهداف شوم و جنایتکارانه خود آماده سازد.

سایت راه کارگر این عمل جنایتکارانه را محکوم میکند. چنین اعمالی نمیتواند مبارزات حق طلبانه خلق کرد و جنبش ملی کردستان را تحت الشعاع قرار دهد. هوشیاری ، آگاهی و برخورد مسئولانه مردم، سازمانها و احزاب کردستان در چنین شرایطی توطئه ها و دسیسه های جمهوری اسلامی را نقش بر آب میسازد.

سایت راه کارگر

بنا بر جدیدترین آمار رژیم ، امسال حدود 12 میلیون دانش آموز سال تحصیلی 89 - 90 را آغاز میکنند . بر طبق همین آمار حدود 15 میلیون بیسواد در ایران بین سنین هفت تا شصت سالگی وجود دارند که چند میلیون نفر از آنها در سنین هفت تا هیجده هستند . این تازه آمار بیسوادهاست ، به این رقم باید چند میلیون نوجوان را نیز افزود که پس از تحصیلات ابتدایی ، هیچگاه به دبیرستان وارد نشده اند و یا آنرا بدون اخذ دیپلم رها نموده اند . اکثریت عظیم این کودکان را تهیدستانی تشکیل میدهند که فقر خانواده ، آنها را ناگزیر از ترک تحصیل و ورود به بازار کار کرده است . بخش قابل توجهی از این کودکان بویژه دختران به عنوان برده جنسی در بازار پررونق تجارت سکس معامله می شوند . در این میان ستم مضاعفی بر دختران و زنان کشورمان روا میشود . در حالیکه برخی آمارها حکایت از اشتیاق دختران به ادامه تحصیل در مراحل عالی مینماید ، اما به نسبت این شوق و انبوه زنان فارغ التحصیل دانشگاهی ، نسبت اشتغال آنها نسبت به مردان به نحو خیره کننده ای ناچیز است . بنا به اعتراف مقامات جمهوری اسلامی ، درصد اشتغال زنان شهرنشین ایران تنها حدود 13 درصد است .

این رژیم از یک طرف با حذف بسیاری از متون و دروس علمی و جایگزینی آنها با مثنوی خرافات مذهبی و قرون وسطایی، مراکز علم و آموزش را به حجره های جعل و وجهل پراکنی میدل نموده و از سونی دیگر با اعمال شدیدترین سرکوب ها ، جو خفقان آلودی رابر مدارس سراسر کشور حاکم کرده است، جوی که هم معلم و هم محصل را از حق آزادی اندیشه، بیان، تشکل و تحقیق و تفحص باز میدارد و محیطی کلیشه ای، سنتی و ناهنجار را بر مراکز آموزشی مستولی می کند. ضمن اینکه حدود یک میلیون معلم همچون سایر اقشار طبقه کارگر (طبقه مزد و حقوق بگیر جامعه) بدلیل در آمد ناچیز ناشی از شغل حساس و مهم شان، ناگزیر از زندگی چند شغله هستند. این مسئله روحیه و انرژی آنها را به تحلیل میبرد و نه تنها سبب عدم ارتقای توانایی علمی و تعلیم و تربیتی آنها می گردد، بلکه ایشان را حتی از پیشبرد وظایف عادی جاری در مدارس نیز باز میدارد. نتیجه ناگزیر این روند، افت تحصیلی و علمی دانش آموزان است. البته بخشی از خانواده های متوسط و مرفه، با استخدام معلم خصوصی و یا ثبت نام فرزندان خود در مدارس موسوم به غیرانتفاعی سعی در مقابله با این پدیده مخرب می کنند، اما میلیونها دانش آموزی که از خانواده های کارگری و زحمتکش برخاسته اند، ناگزیرند در این محیط آموزشی بحران زده ، سال تحصیلی را به آخر برسانند.

وضعیت دانشگاهها و دانشجویان ایران نیز تعریف چندانی ندارد . از یکطرف سد سکندر کنکور ، میلیونها دبیلمه کشور را از ادامه تحصیل در دانشگاههای " رایگان " باز میدارد و از سونی دیگر ورود به دانشگاههای " آزاد " نیز به دلیل شهریه های چند میلیونی

فرزانه تند تند چیزهایی می گوید ؟ تنها وحشت در چهره ها نمایان است. زمانی کوتاه اما دراز برای ما می گذرد. پاسداری می آید و فرزانه را کشان کشان میبرد. نگاه مضطربش تا بسته شدن در با ماست.

فرزانه پیام آور مرگ برای دوستانش بود.

فرزانه را به دادگاه برده اند. دیگرانی را هم ، همه منتظر دادگاه. دادگاه که نه ایستگاه مرگ ! چند سوال و جواب کوتاه که از آنها بوی مرگ می آید و تمام.

مشخص شد فرزانه را چرا به بند آوردند.

چند روزی کسی را صدا نمی زنند. گاهی خبرهایی که خود می خواهند از بلند گوی بند پخش می کنند. روز جمعه هم مراسم نماز جمعه پخش میشود. موسوی اردبیلی تلویحا به اعدام زندانیان اشاره می کند.

روزی بقیه را صدا می زنند. می روند اما برمی گردند. آنها را به دادگاه نمی برند و تنها ورقه ای به آنها میدهند تا پرکنند. می گویند برای عفو است ! اما آنها باور نداشته و منتظرند. انتظار زیاد طول نمی کشد. می آیند و همه را صدا می زنند. این بار با وسایل ! جنب و جوشی در بند براه می افتد. همه به راهرو آمده اند ، آنها هم مشغول جمع آوری وسایل اندک خود هستند. شاید به این می اندیشند که کهنه لباسی یادگار به خانواده هایشان برسد. اشک در رچشمان همه حلقه زده است.

لحظه وداع فرا می رسد. تا آنجا که می توانیم خداحافظی می کنیم. اشک ها جاری می شود. هیچ کس اصراری در پنهان کردن تاثیرش ندارد.

تقریبا تمامی مجاهدین بند را برده اند و بعضی اتاق ها خالی شده است. اما هنوز مهین را صدا نزده اند. (چند سالی بود که از مجاهدین فاصله گرفته بود) او غمگین و افسرده است. یا تنها قدم می زند و یا در اتاق می گرید. می خواست بداند چرا تنها او را صدا نزده اند؟ می گفت هرگز اعلام نکرده است که با مجاهدین مسئله ای دارد. با هر صدای بلندگویی باز شدن در از جا می پرید. آرزو داشت که او را هم صدا کنند. نمی خواست دیگر بماند. می گفت من باید به پاسدارها بگویم که مرا فراموش کرده اند. دلداری بچه ها تاثیری نداشت. مهین یک آرزو داشت . رفتن

چند روزی بعد باز در بند باز شده و صدایی در بند می پیچد . مهین

چشمان آخرین مجاهد بند ما برق میزند. چادرش بر میدارد و بی درنگ می رود بی هیچ وسیله ای . عجله دارد به آنهایی که رفته اند بپیوندد.

روزهای گرم و طولانی تابستان و شبها ی همراه با شعار و رژه پاسداران و سپس صدای تیراندازی و تک تیر چقدر دهشتناک است و کند می گذرد . همه منتظریم با ساکهای بسته .

شهریور ماه نوبت چپ ها هم فرا می رسد . زندانیان مرد چپ به بهانه ارتداد اعدام می شوند. زنان مرتد سهم شان شلاق است . شلاق زدن در سلول ها بی وقته پنج بار در روز تا نیمه مهرماه ادامه دارد و ناگهان قطع می شود.....1

پس از یک دوره طولانی ، ملاقات با خانواده ها از سر گرفته می شود اولین گروه از ملاقات با چشم گریان آمدند. ..و گروه های بعدی و بعدی ها.....

اعدام شان کردند اعدام

چه پاییز غم انگیزی 70 نفر را از بند ما بردند و هرگز باز نیابردند و ما را برای همیشه در سوگ شان نشاندند.

و امروز پس از سال ها ما ...ماندیم و آن همه نگاه به یادگار

مطمین باشید که برای دادخواهی شما عزیزان لحظه ای از پای نخواهیم نشست.

نه می بخشیم نه فراموش می کنیم.

1- برای اطلاع بیشتر به کتاب یادهای زندان مراجعه شود.

آخرین نگاه ...

سر بند ایستاده اند با یکدیگر پیچ پیچ می کنند و می خندند. محمدی نگاهی تمسخرآمیز به زندانیان می اندازد و در گوشی چیزی به جباری می گوید. جباری نیم نگاهی به طرف راهرو می اندازد و نیشخندی می زند.

سکوت مرگباری بند را در خود فرو برده است. همه سر جای خود به طرف پاسداران میخ کوب شده اند. فقط نگاه های پرسش جو و مضطرب است و دیگر هیچ . ثانیه ها هم به سختی می گذرند. ناگهان صدای محمدی پاسدار سکوت را می شکند.

مریم گلزاده غفوری، فضیلت .. فریبا... فرزانه همه با چادر و چشم بند آماده شوید. زود!

صدا از کسی در نمی آید. تنها نگاه است که رد و بدل میشود.

از حکم سنگین ها شروع کرده اند. هر چهار نفر محکوم به حبس ابد هستند.

به اتاق ها ایشان می روند تا چادر و چشم بند هاشان را بردارند. بقیه هم چنان در راهرو بند ایستاده و به هم دیگر نگاه می کنند.

مریم را بیش از سایرین می شناختم. اولین بار در سال 62 او را در بند 3 اوین دیدم. محکوم به اعدام بود دو سالی در انتظار مرگ. در سال 63 مریم را به همراه تعداد دیگری از بچه ها ی مجاهد و ادار به مصاحبه تلویزیونی کردند. (به قول رضیه ، تو را شکنجه می کنند تا بیایی و جلو تلویزیون بگویی که شکنجه نیست). در این مصاحبه آنها باید اعلام می کردند که زنده اند و سازمان مجاهدین را محکوم می کنند. مریم در این مصاحبه فقط خود را معرفی کرده و گفته بود که در گذشته هوادار مجاهدین بوده است. در این مصاحبه رضایت مسئولین زندان حاصل نشد و باز مریم بلا تکلیف . بالاخره پس از مدتی به حبس ابد محکوم شد.

تا سال 67 من و مریم ، غالبا در یک بند بودیم. بسیار آزاد منش و دموکرات بود و با زندانیان چپ رابطه بسیار خوبی داشت و به بحث و تبادل نظر با ما می پرداخت، به نظرات دیگران احترام می گذاشت و حتی وقتی بحث ها داغ می شد از کوره در نمی رفت لبخندش را حفظ می کرد و تنها نگاه آرام و پرسش گر او تو را به آرامش دعوت می کرد.

محمدی دوباره فریاد می کشد : مریم ، فریبا.....و چند قدم به سوی اتاق ها بر می دارد.

مریم، فریبا، فرزانه.....یک چادر و چشم بند که این همه وقت نمی خواد.

هر چهار نفر چادر به سر و چشم بند به دست به راهرو می آیند و به طرف در بند می روند. مریم مثل همیشه لبخند بر لب دارد اما نگاهی مضطرب! دیگران ساکتند . مریم به طرف ما ، رو بر می گرداند. گویی می خواهد خداحافظی کند خدا.....

کلام در دهان مریم می خشکد. پاسدار زن چادر او را می کشد و او را به طرف در بند می برد.

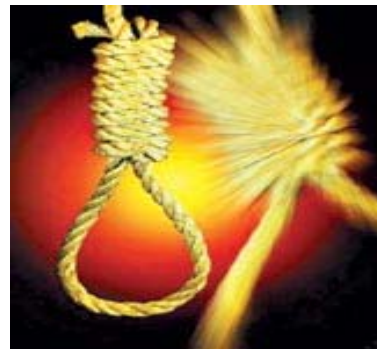
در آهنگی بند بسته می شود و ما ناپاوار و میهوت هم چنان بر جای مانده ایم.

دو سه روز در نگرانی و سکوت گذشت. باز آمدند . باز همان چهار پاسدار چادر به سر. این بار تعداد بیشتری از مجاهدین را صدا زدند. مهری ، افسانه، نیره ، فرزانه دیگر، مریمی دیگر،

این ها را هم بردند . حکم این ها هم سنگین بود.

حالا دیگر همه و به خصوص مجاهدین نگران و مسئله برایشان جدی شده بود. عصر آن روز به ما اجازه هوا خوری می دهند که در آن فضا عجیب می نمود. اما تعجب ما، دبیری نباید . در هوا خوری باز شده و فرزانه پریشان وارد شد! همه مجاهدین در گوشه ای دور او جمع شدند. دیگران منتظر.

تاریک ترین شبها....



این موضع بویژه پس از کودتای انتخاباتی خرداد ماه سال گذشته و جنایاتی که رژیم در زندانها و خیابانها مرتکب شده به نحو پررنگتری مطرح شده اند .

در طول سال گذشته دو رهبر اصلی جنبش سبز اسلامی یعنی موسوی و کروبی بارها بر این موضع پای فشرده و حتی جناح حاکم را به مناظره بر سر این مسئله فرا خواندند تا به اصطلاح ثابت شود که چه افراد و گروههایی ادامه دهنده خط " امام خمینی " هستند و چه کسانی دستاوردهای " دهه نورانی اول حیات جمهوری اسلامی " را دارند بر باد میدهند .

اصرار موسوی و کروبی بر این موضع مضحک آهنگ در شرایطی که اکثریت مردم به خوبی حافظه روشنی از انبوه جنایات صورت گرفته در طول حیات خمینی دارند ، به هیچوجه تعجب برانگیز نیست . آنها از طریق حمایت از دستاوردهای دهه اول حیات رژیم شان دارند از گذشته ننگین خود دفاع میکنند . هر چه باشد موسوی در تاریک ترین و جنایتبارترین دوران حیات جمهوری اسلامی نخست وزیر محبوب خمینی بود و کروبی نیز تصدی مقامات مهمی چون ریاست بنیاد شهید ، ریاست سازمان حج و ریاست مجلس شورای اسلامی را به عهده داشته است . آنان نمیتوانند دهه اول حیات جمهوری اسلامی را نقد کنند مگر اینکه خود را نقد کرده و بر مشارکت خویش در جنایات بیشمار رژیم اسلامی بویژه در تابستان 60 و تابستان 67 اعتراف کنند . اما سمتگیری ساختار شکنانه جنبش آزادیخواهان مردم ایران در طول سال گذشته ، چنان پرسشهای دشواری را در برابر طیف اصلاح طلبان رژیم قرار داده که آنها را به ناچار وادار به برخی واکنش های کج دار و مریز نموده است . مهاجرانی (وزیر سابق ارشاد در کابینه خاتمی) که اکنون در انگلیس بسر میبرد ابراز عقیده نمود که آنها هم ضروری بوده همچون آقای منتظری نسبت به فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان 67 سکوت نکرده و به نوعی نارضایتی خود را بیان میکردند .

واحدی (مشاور سابق کروبی و سردبیر سابق روزنامه آفتاب یزد) که اکنون در امریکا بسر میبرد کشف کرد که احتمالاً در تابستان 67 زیاده روی در زندانها صورت گرفته است . تاج زاده (معاون سیاسی وزیر کشور در دوره خاتمی) در جریان یک مرخصی از زندان موضعی شبیه به آیت الله منتظری گرفت و کشتار زندانیان سیاسی در سال 67 را تقبیح کرد و تازه پس از همه این فشارها بود که موسوی ناگزیر از واکنش شد و ادعا نمود که به عنوان نخست وزیر نظام در دوره هولناک تابستان 67 خبری از این فاجعه نداشته است !!

او حتی اکنون دو دهه پس از آن فاجعه حاضر نشده موضعی در حد منتظری و تاج زاده بگیرد و صراحتاً آنرا محکوم کند . کروبی که تا این لحظه به کلی سکوت اختیار کرده و واکنشی در قبال این فاجعه تاریخی نشان نداده است .

با این همه من فکر میکنم حتی فرارونیدن احتمالی موضع امثال موسوی و کروبی به موضعی نزدیک به موضع منتظری هم مشکل چندانی را حل نخواهد کرد . اولاً بدین خاطر که منتظری صرفاً به اعدام و زیاده روی رژیم در تابستان 67 اعتراض کرد و نه ضرورتاً مخالفت با ادامه حبس هزاران زندانی سیاسی و عقیدتی و کلاً دفاع از آزادی بی قید و شرط آن زندانیان و نفی کامل اسارت مخالفین سیاسی و عقیدتی . ثانیاً منتظری صرفاً به اعدامهای خودسرانه 67 اعتراض کرد و واکنشی نسبت به انبوه جنایات رژیم خمینی در سالهای پیش از تابستان 67 نشان نداد و میدانیم که در فاصله سالهای 60 تا 63 هزاران زندانی (که بخش قابل توجهی از آنها را نوجوانان و کودکان زیر 18 سال تشکیل میدادند) یا اعدام و تیرباران شدند و یا زیر شکنجه های وحشیانه بقتل رسیدند . تعداد جانباختگان در دو سه ساله پس از عزل بنی صدر از ریاست جمهوری به مراتب از میزان کشتارهای تابستان 67 بیشتر بوده است . از اینرو حتی اگر تحت فشار بی امان افکار عمومی در نهایت موضعی شبیه موضع آقای منتظری در سال 67 اتخاذ کنند فکر نکنند که " هنر " کرده اند !! همه ما لشکر کشی خمینی به کردستان ، ترکمن صحرا و ... در سالهای 58 و 59 که منجر به کشتار هزاران نفر از زحمتکشان این مناطق شد را به یاد داریم ، از حمله به دانشگاههای کشور در اردیبهشت 59 آگاه هستیم ، از فرمان خمینی جنایتکار پس از خرداد 60 مبنی بر تجاوز به دختران باکره قبل از اعدام و نیز از فرمان محمدی گیلانی جنایتکار مبنی بر تمام کش کردن مخالفین مجروح در خیابانها (در راهپیماییهای پس از 30 خرداد 60) اطلاع داریم ، بنابراین کتمان این حقایق و فجایع تاریخی جز کوبیدن آب در هاون ثمری ندارد . بنابراین جنبش داد خواهی مردم ایران راهی جز این ندارد که تلاشهای مذبححانه اصلاح طلبان رانده شده از حکومت و نیز حامیان راست آنها در طیف اپوزیسیون را که در صدد کتمان سه دهه جنایات بیشمار جمهوری اسلامی هستند افشا نمایند و با صدای بلند اعلام کنند که شکنجه و تجاوز و قتل نه سال گذشته از کهریزک و نه حتی سال 67 از اوین و گورهدشت و ... بلکه از بدو حیات استبداد سیاسی مذهبی حاکم بر ایران یعنی بویژه از تاریک ترین شبهای سالهای آغازین حیات جمهوری اسلامی شروع شده است .

از اینرو نخستین و ناچیز ترین شرط آزادیخواهی و وفاداری به حقوق بشر در ایران امروز این است که نه تنها بی قیدوشرط خواستار نفی و الغای کامل هر نوع شکنجه و اعدام باشیم ، بلکه باید قاطعانه همه جنایات حاکمیت 32 ساله جمهوری اسلامی را افشا کنیم . هر فرد و گروهی که در بیلان ننگین رژیم اسلامی دنبال جنایت خوب و بد میگردد و در این راستا " دهه نورانی امام راحل " را از " دو دهه حاکمیت امام حاضر " جدا میکند ، نه تنها بویی از آزادیخواهی و عدالت طلبی نبرده بلکه با این موضع خود ثابت میکند که چه ظرفیتی برای تکرار تراژدیهای جنایتبار رژیم اسلامی در صورت به قدرت رسیدن خود دارد .

پس ما سه دهه جنایات رژیم اسلامی را نه فراموش میکنیم و نه می بخشیم ، اما نه برای انتقام بلکه برای دادخواهی و روشن کردن بیشتر ابعاد این حقایق تاریخی !

جنسیتی تا به آخر، به پیش می برند، این گرایش را از آن ها دور کرده و تنها نزدیکی به چند شخصیت کاریزما را کافی دانسته و مبارزه محدود و تنگ خود را در حفاظت این شخصیت ها به پیش می برد. نظری که گرایش های مختلف را در درون خود بر نمی تابد و درها را به روی خود می بندد، نمی تواند پویا بوده و رشد کند و با انگ زدن به گرایش های متفاوت میان جنبش زنان و اجتناب از آن ها، به مهم ترین پرنسپب مشترک جنبش زنان که مقابله قاطع با تمرکزگرایی و تأیید کثرت گرایی بود، پشت می کند.

گرایش رفع تبعیض جنسیتی تا به آخر، از یک سو مرزبندی قاطعی دارد با آنانی که مبارزه برای مطالبات بی واسطه را حقیر می شمردند و تصور می کنند، ابتدا باید برای حاکمیت دموکراسی جنگید و بعد فرصت برای احقاق مطالبات جنبش زنان به دست خواهد آمد. آنانی که حاکمیت دموکراسی را در اولویت قرار می دهند و آن را لازمه وجود و حضور هر جنبشی می دانند، جنبش ها را بی وظیفه کرده و به این ترتیب سرنوشت انسان ها را در دستان حاکمیت دیکتاتوری قرار داده و سرکوب را نهادی می کنند.

و از سوی دیگر با آنانی که آرمان گرایی و داشتن استراتژی بلندمدت را غیرواقعی ارزیابی کرده و مبارزه برای آن را با ناپودی جنبش زنان یکی می دانند نیز مرزبندی دارد. با آنانی که مبارزه ای ریشه ای و رادیکال با تبعیض را اوهم می شمردند و آن را موجب شکست جنبش زنان می دانند. آنانی که تاریخ را تکرار مکرر حوادث مشابه ارزیابی می کنند و از یک تحلیل جانانه از جریان خلاق تاریخ عاجزند. اگر قرار بود تاریخ مجدداً تکرار شود، شاید می شد تاکتیک های درست را انتخاب کرده و طور دیگری عمل کرد و مسیر آن را تغییر داد. اما افسوس که زمان بر نمی گردد و هیچ عملی از صحنه تاریخ پاک نمی شود. حتی اگر حوادث مشابه باشند، اعمال تاکتیک هایی که برای آن زمان درست می بود، در زمان حاضر جز آن که تراژدی را تبدیل به کمدی کند، نتیجه دیگری از آن حاصل نمی شد. بنابراین باید از مشابه سازی و این هماتی در تاریخ صرف نظر کرده و نقشه ای نو بکشیم و گامی خلاق، متناسب با شرایطی که امروز داریم، برداریم. هیچ تاکتیکی از پیش نسخه نویسی نمی شود. باید آرمان داشت، هدف داشت و با یک استراتژی بزرگ، گام های کوچک برداشت و با هر گام به آن نزدیک تر شد. با انگ "ایدئولوژی" نمی توان گرایشی در جنبش زنان را که تلاش در عمیق کردن مبارزه فمینیستی دارد و آزادی زن را تنها و تنها در گرو از بین رفتن کلیه تبعیض ها در جامعه می بیند، تخطئه کرد.

چه باید کرد؟

حال جنبش واقعا موجود زنان در ایران با وجود چنین گرایش هایی در میان خود چگونه عمل می کند، یا بهتر است سنوال کنیم، چگونه باید عمل کند.

وجود گرایشات مختلف در جنبش زنان یک امر واقعی و خارج از میل و اراده ماست. باید آن ها را پذیرفت و حضور و کارکرد هیچ یک را انکار و نفی نکرد. حتی آرزوی حاکمیت یک گرایش در جنبش زنان نیز آرزویی ست غیرواقعی. بنابراین می بایست بدون نادیده گرفتن آنان، به سهم خود گوشه ای از پهنای وسیع این جنبش را گرفته و آن را هر چه گسترده تر و عمیق تر کرد. هر گرایشی می تواند بنا به توان و نیروی خود عمل کرده و عمق بیشتری به جنبش زنان بدهد. زنان در سراسر جامعه پخش هستند. در تمام اقشار و طبقات حضور دارند و درخواست های شان بسیار متنوع و همه جانبه است. درخواست های سیاسی، مدنی، فرهنگی، شغلی، رفتاری و غیره. از رویه و سطح تا ریشه و عمق آن ها. زنان نیمی از جامعه ما را تشکیل می دهند. آن ها تنها چند درخواست مشخص ندارند.

آن ها همه چیز می خواهند. همه چیز!

فاصله بسیار است ...

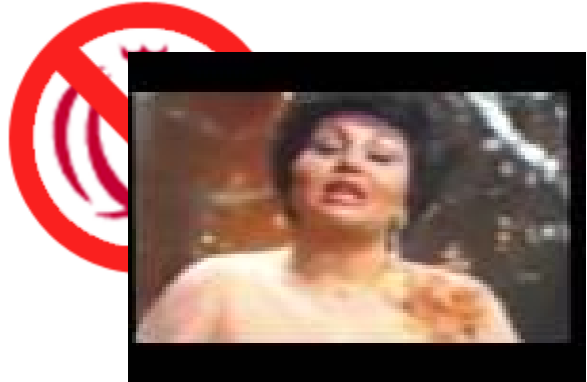
است، حتی اگر مجموعه این قانون سراسر تبعیض آمیز، غیردموکراتیک و در اساس در ضدیت با انسان ها و حقوق آنان پی ریزی شده باشد. گرایشی پراگماتیستی که از آرمانش صرف نظر می کند، چرا که ناامیدی و یأس وجودش را آکنده است. راه دیگری نمی شناسد جز باریکه راه هایی که در هر قدم به دیواره بلند بالای بن بست بر می خورد و همان باریکه راه برایش کافی است. هر از گاهی مقاله ای مجاز نگارش شود، سخنانی مجاز بیان گردد، و با افرادی مجاز مراد به عمل آورد. نه تنها تیغ سانسور شاخ و برگ هایش را می برد، بلکه با خودسانسوری آگاهانه تبدیل به تنه خشک درختی می شود که بی بار و ثمر است. نه قدرت رشد کردن دارد و نه گرده افشانی. این گرایش نمی خواهد به پیش رود. می خواهد بماند. می خواهد بقای خود را تضمین کند. غافل از این که ماندن آن را به زودی به مردابی تبدیل خواهد کرد که در خود می پوسد. گرایشی که گستره فعالیت خود را در چهارچوب موسوی- رهنورد می بندد و به آن امید بسته است. گرایشی که "آرمان شهری" را به رویا پروری متهم می کند، غافل است از این که بدون آرمان تاریخ ساخته نمی شد، انسان پیش رفت نمی کرد و هیچ گاه به امروز با این مشخصات نمی رسید. این گرایش غافل است که خود نیز آرمان دارد. آرمانی که با چشمان نزدیک بین اش، جز جلوی پای خود را نمی تواند ببیند. می خواهد از بار هزینه ای که جنبش زنان می دهد، بکاهد. اما نمی داند هزینه ای که جنبش زنان با کوله بینی خواهد داد، بسیار عظیم تر و بسیار عمیق تر از هزینه ای است که "آرمان گرایان" در زندان های رژیم جمهوری اسلامی می دهند. "هزینه ای" که دیگر هزینه نیست، بلکه خود انباشتی ست پر ارزش که از هر کدام هزاران لاله می شکند و جنبش زنان را شکوفه باران می کنند. آن ها تبدیل به آبشاری می شوند که جنبش زنان را آب یاری کرده و باجهشی غول آسا به جلو می برند.

در مقابل گرایشی وجود دارد که با پاهای استوار بر روی زمین ایستاده است و با هر قدمی که بر می دارد، خود را به آن آرمان و هدف خود نزدیک تر می کند. اگر هدف رفع تبعیض جنسیتی تا به آخر در جامعه است، پس هر گامی در این جهت مفید است. این گرایش آن قدر تنگ نظر نیست که فرق یک قانون اساسی پر از تبعیض و یا قانون اساسی فارغ از تبعیض را نشانسد. این گرایش برای هر مطالبه ای می جنگد. از تغییر لایحه خانواده به نفع زنان تا رفع خشونت خانگی، علیه مبدل شدن زنان به ابزار دست حاکمیت مردسالارانه تا رفع حجاب اجباری، دفاع از رابطه آزاد و برابر دختران و پسران در جامعه، تا رفع کار بی مزد و مواجب زنان در خانه و..... . رفع تبعیض جنسیتی تا به آخر در جامعه و در روابط انسان ها هدف و آرمان این گرایش است. هر قدرتی در مقابل چنین مبارزه ای بایستد، می بایست بر زمین افکنده شده و بلاقدرت شود. هر تابویی بر سر راه رسیدن به این هدف می بایست شکسته شود. این گرایش در صدد ناپودی هر مانعی در مقابل رسیدن به آرمانش است. موانع را نمی پذیرد، تسلیمش نمی شود. اگر راهی با بن بست مواجه شود، راه های دیگر را جستجو می کند. به پیش می رود و به انتظار نمی نشیند.

از نظر چنین گرایشی، هر گامی که برای احقاق حقوق برابر و رفع تبعیض جنسیتی برداشته شود، به رسیدن به هدف یاری می رساند و هر مبارزه ای در این راه مورد استقبال قرار می گیرد. در نتیجه کلیه کنش گران رفع تبعیض جنسیتی، چه با آرمان و چه بی آرمان در محدوده این گرایش می گنجند.

برعکس، گرایشی که آرمان گرایی را "رادیکال" و "ایدئولوژیک" ارزیابی می کند، تنها خود را ایزوله کرده و ناچار به حذف دیگران می شود. ترس و وا همه از ابعاد مبارزه ای که طرفداران رفع تبعیض

نگاهی به معنا و علل ...



نمونه ناکام تلاش برای مصادره نماد ندا و هم چنین تصویرمونالیزا را (در همین وبسایت) قبلا دیده ایم و آهنگ هایدن نیز نمونه دیگری مزید بر آن است. تماشای این فیلم (که برای به نمایش گذاشتن این حقه بازی به نحو ابتکاری با صدا و تصویر هایدن همراه شده و متن اشعار نیز رونمایی شده است)، یک بار دیگر فرصتی را فراهم کرد که باهم نگاهی کوتاه و این بار از منظری دیگر به این پدیده دیرپا و علل برانگیزاننده آن در جمهوری اسلامی بیافکنیم:

درواقع چنین پدیده ای همزاد جمهوری اسلامی است که قدمتش به زمان پیدایش آن می رسد. یک موجود نابهنگام و ناهمخوان با زمانه خویش، بناگزیسترون بوده و فاقد برنامه اثباتی و روز آمد است. از این رو برآمدش موجب بروز تنش های نوظهوری می شود که برخاسته از تضاد ناهمزمانی وی با مقتضات زمانه اش می باشد. و از همین رو وقتی به قدرت میرسد و انجام مسئولیت اداره یک کشور بر دوشش می افتد آنهم درجهانی که دولت ملتها بیش از پیش بهم پیوند خورده و مسبر زوال تدریجی را می پیمایند، به ناچار برخلاف ادعاهای کرکننده اش مبنی بر حضور اصیل و دهان پرکن "تمدن اسلامی"، چون چیز مثبتی برای ارائه دادن و اداره جامعه در چینه ندارد باید از همان واقعیت های موجود و مخالف خود وام بگیرد. اما این وام گیری و یا بهتر است بگوئیم سرقت و مصادره به شیوه خاص و مسأله برانگیز صورت می گیرد: هم بشیوه آمرانه و توأم با نفی و حذف حاملین واقعی آن و هم دفرمه کردن و کوبیدن مهر واپسگرانی بر آن ها. حاصل چنین برخوردی از یکسو کپی برداری و جذب واقعیت های موجود در خود است و سویی دیگرش ویرانگری و سرکوب و یا مسخ کردن نه فقط واقعیت وجودی آن پدیده ها، بلکه هم چنین ویران کردن بخشی از وجود خود دست آموزهای خود چرا که جذب و لو آمرانه و یک جانبه، همانند عنوان جمهوری در یک جنبش ضد سلطنتی از همان بدو پیدایش خود، موجب بیم استحاله "حکومت اسلامی" و از دست دادن هویت و خود ویژگی های آن می شود. هم چنانکه نظام اسلامی از همان بدو پیدایش خود ناچار بود که علیرغم همه ادعاهای استضعاف پناهی و استکیار ستیزی، یا کوخ نشینی و کاخ ستیزی، هم پاسداری از مناسبات سرمایه داری را مبنای رسالت وجودی خود قرار دهد و هم با کوبیدن مهر خویش آن را ناچار بحران نماید. به همین جهت یکی از منابع اصلی بحران زی بودن جمهوری اسلامی همین ضرورت کپی برداری و همزمان خطر استحاله و از دست دادن هویت خود است، که موجب مبادرت به تصفیه های مداوم حتی نیروهای خودی که تمایل بیشتری به انطباق با الزامات نظام سرمایه داری و واقعیت های جهان امروز دارند شده و منشأ خود ویرانگری اش محسوب میشود. تاحدی که فی المثل امروزه حتی حاضر نیست عناصر و خادمین وفاداری چون رفسنجانی ها و نخست وزیران و رؤسای دولت ها و مجالس پیشین را نیز برتابد. دامنه این ویرانگری

که حاصل کشمکش درون ذاتی دنیروی "جذب و انطباق" و "گریز و دفاعه" یک نیروی نابهنگام در مواجهه با واقعیت های عینی زمانه خود است، البته گسترده تر است و به همه حوزه های مستقل و پویای جامعه مدنی و ادغام و انهدام و مسخ آن ها تاسرحد ممکن، تسری پیدامی کند. بی شک نیروی محرک و مخرب چنین پویای ویرانگرانه ای، گریز از واقعیت های امروزی و سودای رجعت به ناکجا آباد گذشته و وادی سنت هاست که از درون پدیده های نابهنگام سر بر می کشد و هستی و دوام خود را در گرو جنگ و گریز دایمی با مدنیت و افق های آینده بشری می داند. خوب است در اینجا اشاره کوتاهی هم به این مسأله بکنم که بازگشت و یا توسل به ناکجا آباد عظمت گذشته و سنت ها، در هر حال اساسا ارتجاعی و ویرانگر است. و گوهر آنهم تحریک و بخدمت گیری روحیه ناسیونالیستی، آنهم از نوع منحنی و عقب مانده اش؛ حال میخواید چه از گونه تمدن اسلامی اش باشد و یا از گونه تمدن باستانی اش. تفاوتشان تنها دوش بدوش کردن ابزار حماقت برای حفظ سلطه شب پرستان است که هیچکدام نمی تواند جایگزین ضرورت بهنگام شدن و آزاد ساختن پتانسیل اجتماعی در راستای نیازهای اصیل جامعه امروزی بشود. اکنون که معلوم شده جادوگر شید، قادر نیست از زیر شبکلاه خود "تمدنی" بیرون بکشد، بر ابعاد بحران و تفرقه درونی حاکمیت افزوده شده و این به نوبه خود نیاز به مصادره و فرافکنی های بیشتری را می طلبد. به اصل مطلب برگردیم. گفتیم که مصادره و از آن خود کردن یکی از شاگرد های همیشگی حکومت اسلامی برای بقاء خود بوده است؛ چنانکه در کوبیدن مخالفین خویش نیز همین شیوه را بکار گرفته است. در هنگامه انقلاب 57 نیروی چپ دارای نفوذ و پایگاه بالفعل و بالقوه گسترده ای بود. جمهوری اسلامی با مصادره باصطلاح برخی شعارها و مطالبات و مسخ آنها بر آن شد که چپ را منزوی و منکوب و پراکنده سازد که البته به هدف خود نیز رسید. در چند سال گذشته باند احمدی نژاد و بیعت رهبری تلاش کردند که شعار عدالت و مبارزه با فقر و شکاف های طبقاتی را مصادره کنند و اسباب عروج باند احمدی نژاد به قدرت و تثبیت موقعیت خود و سرکوب بیشتر آزادی را فراهم سازند؛ بدون آنکه حتی کوچکترین قدمی در جهت عدالت برداشته باشند و بقول خودشان سفره مردم را اندکی رنگین تر کرده باشند. کنترل جامعه نیاز به سرکوب خشن تر و همه جانبه تر داشت و عروج احمدی نژاد نشانه بارز آن بود. البته این گونه مصادره کردن ها شامل شعارهای جناح رقیب توسط باند حکم و کنار زدن و سرکوب حریف نیز بوده و هست. مصادره و واریز کردن حضور گسترده مردم در "انتخابات" بسود خود فراز دیگری از این ولع از آن خود کردن بود. در عرصه های فرهنگی نیز چنین پدیده ای مشهود است. تلاش برای مصادره و مسخ علوم انسانی اکنون در دستور کار رژیم قرار گرفته است. علاوه بر آنها اکنون که سکه اسلام در جامعه از رونق و گیرانی افتاده است و در متن یک بحران عمیق سیاسی و اجتماعی، شاهدیم که باندی از حاکمیت بفرقه برداری از باستانگرانی و "تمدن بزرگ ایرانی" و پیوند زدن آن با درخت خشکیده اسلام برآمده است. مصادره "ملی گرانی"، عظمت دوران کوروش، بازی با برگ ناسیونالیزم و مصادره شعارها باصطلاح جمهوری ایرانی هدفی جز نونوار کردن شعار زنگ زده تمدن اسلامی، و بزعم خود مصادره شعارها و بیرون کشیدن چاشنی جنبش نوین مردم ایران، پراکنده و منفعل کردن لایه های از جامعه و اپوزیسیون شیفته سراب عظمت گذشته و مهمتر از همه منحرف کردن جنبش از بسترهای اصلی و رهانی بخش خود، نان و آزادی، ندارد. تصاحب و مسخ توأم را می توان بخوبی در اقدام نمادین افکندن چغیبه بسیج به گردن کوروش مشاهده کرد. مضحک تر از همه آنکه رئیس دولتی که در سرکوب و نقض حقوق بشر دست همه را از پشت بسته، در وراء منشور کوروش به عنوان اولین منشور حقوق بشر سنگر گرفته است! در این لحظه عوام فریبی و دوگانگی بین عمل و ادعا با وج ممکن خود می رسد. ابعاد نگاه ابزاری به تمدن ایرانی و حقوق بشر چنان برجسته است که بعید است تاریخ جز با عنوان " کوتوله های سیاسی و شیدان بزرگ" از آنها نام ببرد. پدیده مصادره کردن در طی سالهای اخیر در مراسم های سنتی مذهبی و دگردیسی آنها به شبیه کارناوال ها نیز بکار گرفته شده است که یک نمونه برجسته از

آن را می توانیم در همین آهنگ مداح مزدور بیت رهبری مشاهده کنیم.

ناگفته نماند که ضعف پویش های اجتماعی و کمبود امکانات افشاگری، همواره شرایط مناسبی را برای این نوع مصادره ها فراهم می کند. از همین روبه موازات فعال شدن حوزه های گوناگون اجتماعی و ایستادگی جامعه مدنی در برابر دست اندازی ها و تعدیات دولت، می توان گفت که دست رژیم برای انجام آسان و فریفتن از طریق این نوع مصادره ها روز بروز بسته تر می شود. و باین ترتیب از قدرت عوام فریبی اش روز بروز کاسته شده و بیش از پیش مصداق آش نخورده و دهان سوخته می شود. اگر عرصه ها و پدیده هایی که حکومت اسلامی تاکنون از طریق تغذیه آنها یعنی مصادره و مسخ کردن نشان گذران کرده و خویشتن را سرپا نگهداشته است، آن را برنتابند و اجازه ندهند که بنام آنها سخن گفته شود، و بخصوص اگر جنبش بر راستای اصلی خود تحقق توأمان آزادی و نان پای فشارد، بی گمان بهمان تیرنیرنگ ها بسنگ اصابت کرده و عرصه مانور بر استبداد مذهبی، تنگ تر خواهد شد.

نکته دوم آنکه وقتی از پدیده های اجتماعی نابهنگام سخن می گوئیم و بی تردید بنیاد گرانی از مهمترین مصادیق آن است، نباید آن را بی ارتباط به نقش و عملکرد نظام سرمایه داری حاکم در نظر گرفت. برعکس آنها واکنشی در برابر طرد شدن و فعال گشتن گسل های اجتماعی و فرهنگ و سنن بازمانده از رشد و محکوم به نابودی و انهدام و ادغام های آمرانه و یک جانبه در پیشروی و تسخیر بی امان جهان و جامعه بشری توسط سرمایه جهانی بشمار می روند. انفجار نارضایتی های انباشته شده در شرایطی که سرمایه حتی توانسته موقتا آلترناتیوهای روشن گرانه و مترقی را به حالت تدافعی به کشاند، بویژه فرصتی برای پیشروی در بیسترناکجا آبادهای معطوف به گذشته پیدا کرده است. بهمین دلیل این نوع گسل های انفجاری دایما، به مثابه انگل نظام سرمایه داری باز تولید شده و در آمیزه ای از معجون سنت و سرمایه داری به روی صحنه می آیند. هم از سرمایه تغذیه می کنند و بندنافشان به آن بنداست و هم بر روی آن چنگول می کشند و حاضر نیستند به همه خواسته های نظم مستقر جهانی تن بدهند. رشد سرطانی بنیادگرانی در منطقه و از جمله در پاکستان و افغانستان و یمن و.... در طی همین سالهای اخیر علیرغم تهاجم مسلحانه سرمایه جهانی به این مناطق را چگونه باید تبیین کرد؟ در واقع سرمایه داری چه از طریق ائتلاف های ضمنی و علنی خود با آن (مثل پدیده طالبان و...) و چه از طریق سرکوب و مقابله با آن، در حال باز تولید آن یعنی فعال کردن گسل های اجتماعی سرکوب شده در بطن این جوامع است. هم چنانکه فعال شدن این گسل ها و شیوه های مافوق ارتجاعی مبارزه آنها با سرمایه داری به نوبه خود فرصت و بهانه های مناسبی را برای بسط جهانی سازی مسلحانه و سرکوبگرانه توسط سرمایه فراهم می آورد. تأملی به وقوع بزرگترین معامله قرن، فروش 60 میلیارد دلاری اسلحه و وسایل کشتار به عربستان توسط اوپاما ی "دموکرات" و به نیابت از کنسرن ها و کارتل های جنگی به بهانه مقابله با خطر هسته ای جمهوری اسلامی و بنیادگرانی در منطقه، تنها یک نمونه برجسته از خدمات این این دویه یکدیگر است.

24-09-2010

= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@tvbarabari.com

علیه ستم جنسی

<http://rahekaregar.com/feminism>

راه کارگر خبری

<http://rahekaregar.com/news>

تلفن 49 - 40 - 66851310

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تتوریک)

www.nashrebidar.com

مجله آوای زن

www.tv.s.se/womensvoice

رادیو همبستگی (سوئد)

<http://biphome.spray.se/radiohambastegi>

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای نهادهای سازمان طرح میشوند. مقالات با امضای فردی و یا مطالب مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع سازمان ما نیستند .